

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در مسئله ششم تحریر الوسيله، بحث در این است که صبی ممیز حج را به صورت استحبابی شروع کند، منتهی قبل از مشعر بالغ شود، در اینجا مشهور بلکه بالاتر از مشهور قائل اند به این که این حج مجزی از حجة الاسلام است. در مقابل مشهور بزرگانی مثل محقق در شرایع، صاحب مدارك و برخی دیگر تردید در اجزاء دارند و برخی نیز صراحتاً قائل به عدم الاجزاء هستند.

بیان شد که در اینجا در دو مقام باید بحث شود: يك بحث این است که ما باشیم و قاعده اولیه، آیا در اینجا اقتضای اجزاء دارد یا عدم اجزاء؟ بحث دوم این است که اگر گفتیم قاعده اقتضای عدم الاجزاء را دارد، آیا دلیلی برای اجزاء و فتوای مشهور داریم یا خیر؟

قاعده اولیه در مسئله

عجیب آن است که بعضی از بزرگان می گویند قاعده اقتضا دارد عدم الاجزاء را و از کلمات برخی دیگر از بزرگان استفاده می شود که قاعده اقتضا دارد اجزاء را، که در نتیجه آنهایی که می گویند قاعده عدم الاجزاء را اقتضا دارد، می گویند برای اجزاء دلیل می خواهیم، اینهایی که می گویند قاعده اجزاء را اقتضا دارد، می گویند برای عدم الاجزاء دلیل لازم داریم.

بزرگانی که می گویند قاعده عدم الاجزاء را اقتضا دارد، سه بیان دارند که دو بیان در جلسه گذشته ذکر شد.

(1) بیانی که مرحوم والد ما فرمود که وقتی يك واجبی دارای يك شرایطی است، مشروط باید این شرایط از اول تا آخرش باشد، اینجا از اول که بلوغ نداشته، پس این مشروط از اول واجد همه شرایط نبوده پس می شود عدم الاجزاء.

(2) بیانی است که از مرحوم خوئی که آن روایت اسحاق بن عمار که می گوید اگر صبی ده ساله است و حج انجام می دهد، امام (علیه السلام) فرمود: «عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ وَ كَذَلِكَ الْجَارِيَةُ عَلَيْهَا الْحَجُّ إِذَا طَمِثَتْ».^[1] مرحوم خوی فرمود اطلاق این روایت اقتضا می کند اعم از اینکه در اثناء بالغ بشود یا بالغ نشود.^[2]

انصاف این است که این بیان مرحوم خویی ناتمام است، روایت اسحاق بن عمار که می‌گوید: «علیه حجة الاسلام از احتلم» در جایی است که این احتلام بعد تمامية الاعمال است، مثل آن روایتی که می‌گوید اگر ده بار حج برود فایده‌ای ندارد، بعد که بالغ شد باید حجة الاسلام را انجام بدهد. انسان وقتی دقت در این روایات می‌کند، این روایات ظهور در موردی دارد که تمام اعمال صبیّ در حال غیر بلوغ بوده و احتلامش بعد اتمام اعمال الحج است.

بنابراین، اصلاً چنین نیست که بگوییم اطلاق این روایات می‌گوید اعم از این که در اثناء حجّ بالغ بشود یا پس از اتمام حجّ! روایت اسحاق بن عمار سائل می‌گوید يك پسر ده ساله حج انجام می‌دهد! در اینجا سؤالی از جاریه نیست، در اینجا فقط سؤال از این است، منتهی امام(علیه السلام) در جواب هر دو فرض را جواب داده و می‌فرمایند: پسر اگر احتلام پیدا کرد، باز باید حجة الاسلامش را انجام بدهد.

اگر ما بودیم و همین مقدار روایت (یعنی امام(علیه السلام) دیگر اضافه‌ای راجع به جاریه نمی‌فرمود)، عرفاً استفاده می‌کردیم که معنا ندارد پسر ده ساله در حین اعمال حج بالغ بشود! عادتاً ممکن نیست مگر بسیار نادر. پسر ده ساله اگر بخواهد بالغ بشود، حداقل یکی دو سال بعد اعمال الحج است و ظهور جواب امام علیه السلام این است که حال که حجّش را در حال کودکی انجام داد، بداند بعد که بالغ می‌شود باید به عنوان حجة الاسلام اعاده کند.

محقق خوئی(قدس سره) فرمود حال در پسر ده ساله معنا ندارد در حین اعمال بالغ بشود، اما در جاریه معنا دارد؛ احتمالی که در جاریه وجود دارد، آیا باز ظهور صدر روایت را از بین می‌برد؟! صدر روایت سؤال سائل مربوط به جایی است که کسی که بالغ نیست و حجّی را انجام می‌دهد و تمام می‌شود، آیا این کفایت از حجة الاسلام می‌کند یا نه؟ در صدر روایت با توجه به سؤال، اصلاً هیچ احتمال این نمی‌رود که ما بگوئیم يك فرضش این است که در حین اعمال بالغ بشود.

بنابراین، این بیان مرحوم خویی به عنوان قاعده که از این روایت می‌خواهند استفاده کنند، قاعده عدم الاجزاء است با این بیانی که گفتیم ناتمام است.

بیان سوم در قاعده اولیه

مرحوم محقق در شرایع (زیاد می‌گویند: «علی تردد»)، دیگران بعد از محقق حلی(قدس سره) کتاب‌هایی نوشتند در شرح ترددات شرایع، در این کتاب ایضاح و ترددات شرایع) و همچنین در غایة المرام صیمری (که این کتاب هم شرح شرایع است) و همچنین در کلمات صاحب مدارك، در کلمات این سه بزرگوار بیان قاعده را این‌گونه ذکر کردند: «الاصل أن الافعال المندوبة لا تجزى عن الافعال الواجبة»^[3]؛ صبی ممیز از ابتدا به عنوان حج مستحبی حج را شروع کرده و قاعده این است که فعل مستحبی مجزای از فعل واجب نیست. تا اینجا سه بیان در کلمات فقها بر عدم اجزاء ذکر شد؛ بیان اول و بیان سوم به نظر ما تمام است، بیان دوم که مرحوم خوئی فرمودند، ناتمام می‌باشد.

دیدگاه محقق خوانساری(قدس سره) در جامع المدارك

مرحوم حاج سید احمد خوانساری در کتاب جامع المدارك با عبارت: «يمكن أن يقال» از کلام ایشان استفاده می‌شود که می‌خواهد بگوید قاعده اقتضای اجزاء را دارد. ایشان چند مقدمه ذکر می‌کند؛

1) می‌فرماید: حج يك حقیقت واحده است، حج واجب، حج مستحب، حج صبی حج بالغ، «فمع اجتماع شرایط الوجوب يتصف بالوجوب»؛ وقتی شرایط وجوب محقق شد، این به وجوب متصف می‌شود، «و يكون حجة الاسلام و مع عدم الاجتماع يكون مندوباً». بنابراین اول این است که حج حقایق متباینه متفاوته نیست؛ یعنی نمی‌توانیم بگوئیم حج واجب حقیقتش با حج مستحب فرق دارد، حج صبی حقیقتش با حج بالغ فرق دارد، می‌گوید حقیقتاً یکی است.

2) مقدمه دوم آن که می‌فرماید ما قائل می‌شویم به این که حج در صبی ممیز، عبادت مشروع صحیح است نه این که تمرینی باشد. در اینجا دو مبنا وجود دارد: يك مبنا این است که عبادات صبی مشروعیت داشته و صحیح است، يك مبنا این است که تمرینی است؛ یعنی صورت عبادت را دارد، ظاهر صلاة را دارد، اگر پدر به پسر هفت ساله‌اش می‌گوید نماز بخوان، این عبادت نیست، بلکه صورت عبادت را دارد و تمرین برای عبادت می‌کند. مشهور قائل‌اند که عبادات صبی مشروع و صحیح است نه تمرینی و غیر مشهور می‌گویند تمرینی است. مرحوم خوانساری می‌فرماید ما مقدمه دوم را همین قرار می‌دهیم که عبادات صبی، صحیح و مشروع است.

3) در مقدمه سوم می‌فرماید: «و الدلیل دلّ علی عدم الاجزاء مع عدم الاستطاعة و مع عدم البلوغ إلى ما بعد الوقوفین»؛ ما يك دلیلی داریم که دلالت دارد بر این که اگر کسی بعد الوقوفین استطاعت پیدا کرده و بالغ شد، این مجزی نیست، «اما صورة حصول البلوغ و درك احد الوقوفین بالغاً فلا يشمل الدلیل الدال علی عدم الاجزاء إياها»؛ اما آن دلیل که دلالت بر عدم اجزاء دارد، شامل این مورد که قبل الوقوفین بالغ می‌شود نمی‌شود.

بعد می‌فرماید: «فلاحظ قول الصادق علیه السلام فی خبر مسمع، حیث حکم بلزوم فريضة الاسلام فی صورة حصول الاحتلام بعد الحج»؛ در خبر مسمع امام صادق علیه السلام حکم کردند به این که اگر بعد الحج احتلام حاصل شد، باید فريضه را انجام بدهد، «فالصورة المفروضة خارجة»؛ این صورتی که محل کلام است (که در اثناء حج محتلم شود)، خارج از خبر مسمع است.

خبر مسمع می‌گوید اگر بعد الحج محتلم شد؛ یعنی همین پاسخی که به مرحوم خوئی داده و گفتیم ظهورش در این است که بعد الحج اگر محتلم شد باید حجة الاسلام انجام بدهد. ایشان می‌گویند هنگامی که مقدمه اول و دوم را بیاوریم (که حج حقایق متباینه نیست و مشروعیت عبادات صبی را قبول کنیم)، دلیل می‌گویند اگر حج تمام شده بود و بعد محتلم شد، آن حجی که قبل بوده مجزی نیست، اما این حجی که در حین حج احتلام حاصل می‌شود، دلالت بر عدم اجزاء آن ندارد. بنابراین، ما باشیم و این بیان، قاعده اجزاء را اقتضا دارد.

بعد می‌فرماید: «بل لا یبعد أن يستفاد من هذا القید أن کون الاحتلام بعد الحج نفی هذا الحكم أعنی عدم الاجزاء عن صورة وقوع الاحتلام فی الاثناء». قبل از این که عبارت «بل» را توضیح دهیم، می‌گوئیم ما نحن فیه از مورد روایت خارج است (همان پاسخی که به محقق خویی (قدس سره) داده و گفتیم روایت نسبت به ما نحن فیه ساکت است)، روایت می‌گوید بعد از این که اعمال تمام شد اگر محتلم شد، باید حجة الاسلام انجام بدهد.

مرحوم خوانساری نیز ابتدا همین را می‌فرماید که صورت مذکوره و مفروضه خارج از خبر مسمع است و بعد بالاتر ترقی کرده و می‌گویند: بعید نیست که بگوئیم دلالت بر نفی عدم الاجزاء در ما نحن فیه دارد، که نفی عدم الاجزاء می‌شود اجزاء. وقتی روایت می‌گوید باید بعد از حج اگر محتلم شد اینجا اعاده کند و حجة الاسلام را انجام بدهد، این خودش دلالت دارد بر نفی عدم الاجزاء؛ یعنی اگر احتلام قبل اتمام الحج باشد، مجزی است.

بعد يك مؤیدی آورده و می‌فرماید: اگر صبی اول وقت اذان شد و هنوز بالغ نشده، نمازش را خواند و يك ساعت بعد از این نمازش بالغ شد، بسیاری از فقها فتوا دادند (البته محل خلاف است) که این نماز مجزی است. ایشان می‌گویند علتش همین است

که اگر وقت خارج می‌شد و بعد از وقت این بالغ می‌شد، این دلالت بر عدم اجزاء داشت، اما در داخل وقت دیگر دلالت ندارد. بنابراین، چگونه است که در آنجا مسئله‌ی اجزاء را قبول می‌کنید؟ در ما نحن فیه نیز مسئله اجزاء را باید قبول کنید.^[4]

خلاصه آن که، سه بیان در قاعده اولیه ذکر کردیم. عده زیادی قائل‌اند که قاعده اولیه، عدم اجزاء است و عده‌ای مثل مرحوم خوانساری قائلند به این که قاعده اجزاء است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] الفقيه 2- 435- 2900 و وسائل الشیعة، ج 11، ص: 45 - 44، ح 14197- 1.

[2] «إن إطلاق الروایات الدالة على عدم إجزاء حجّ الصبی يشمل ما إذا بلغ أثناء العمل و قبل إتمامه كصحیحة إسحاق بن عمار، فإن صدرها و إن كان وارداً بالنسبة إلى الصبی و هو ابن عشر سنين، و تصویر البلوغ بالاحتلام في أثناء الحجّ في حقه بعيد جداً، و لكن ذیلها وارد في الجارية و أنّ علیها الحجّ إذا طمئت، و تصویر حدوث الطمث من الجارية أثناء الحجّ أمر ممكن. و بالجملة: مقتضى إطلاق الصحیحة عدم الفرق في عدم الإجزاء بین حدوث الطمث بعد تمام الأعمال و بین حدوثه في أثناء الحجّ، و يؤيد إطلاق المذكور ما التزموا به من عدم الإجزاء إذا بلغ بعد الموقفين و قبل إتمام بقية الأعمال، و الظاهر أنهم استندوا في هذا الحكم إلى هذه الروایات، و يكشف ذلك عن إطلاق الروایات و یبعد استنادهم إلى الإجماع التعبدی.» موسوعة الإمام الخوئی؛ ج 26، ص: 34.

[3] غاية المرام في شرح شرائع الإسلام، ج 1، ص: 381 و مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، ج 7، ص: 21.

[4] «و لا يخفى الإشكال في الاستدلال بما ذكر لأنّ كون إدراك المشعر بمنزلة إدراك الحجّ لا یفید أزيد من صحّة الحجّ و لا إشكال في صحّة حجّ الصبی، و الكلام في إجزائه عن حجة الإسلام و التعدی عن المورد أعنی العبد إلى غيره كيف يجوز؟ و يمكن أن يقال: الحجّ حقيقة واحدة فمع اجتماع شرائط الوجوب يتّصف بالوجوب و يكون حجة الإسلام، و مع عدم الاجتماع يكون مندوباً، فبعد الفراغ عن مشروعیة الحجّ بالنسبة إلى الصبی و كونه عبادة لا من باب التّمرین، كما يدلّ علیه ما دلّ على فضل الحجّ و المثوبات المترتبة علیه من غير فرق بین صدوره من البالغ و غيره كما يستدلّ بمثل «الصلاة خير موضوع» على مشروعیة الصلاة و رجحانها حتّى بالنسبة إلى الصبی المميز لا من باب التّمرین و الواجب صرف الوجود و قد تحقّق، و الدّلیل دلّ على عدم الإجزاء مع عدم الاستطاعة و مع عدم البلوغ إلى ما بعد الوقوفین، و أمّا صورة حصول البلوغ و درك أحد الوقوفین بالغاً فلا يشمل الدّلیل الدّالّ على عدم الإجزاء إياها فلاحظ قول الصادق علیه السّلام في خبر مسمع حيث حکم بلزوم فريضة الإسلام في صورة حصول الاحتلام بعد الحجّ فالصورة المفروضة خارجة بل لا یبعد أن يستفاد من هذا القید أعنی كون الاحتلام بعد الحجّ نفی هذا الحكم أعنی عدم الإجزاء عن صورة وقوع الاحتلام في الأثناء و لما ذكر حکم بإجزاء صلاة الصبی في أوّل الوقت مع تحقّق البلوغ بعد الصلاة و إن كان محلّ الكلام بین الأعلام. و بهذا البیان يمكن القول بصحّة حجّ المجنون إذا ارتفع جنونه و أدرك المشعر و باقی الأفعال، حيث أنّه بمقتضى الأخبار المدرك للمشعر مدرك للحجّ فصحّ حجّه.» جامع المدارك في شرح مختصر النافع؛ ج 2، ص: 257.